

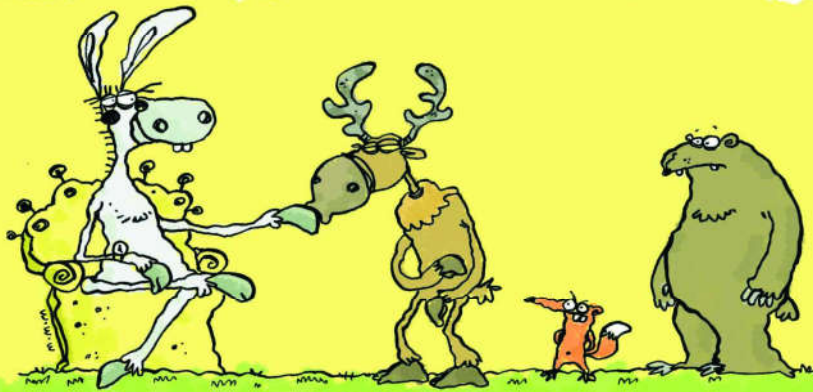
از کرمات خارج

غزل الاغ دشمن!

جنگلی بود که از جمله‌ی حیوان و نباتات، در او بود که بودند شب و روز به دنبال به هم تاختن و کشتن و انداختن و خوردن و رفتن. منطق حاکم این جنگل پرشور، جفا بود و ستم بود؛ بکش تا نکشندت؛ بپر تا نبردنت؛ بخور تا نخوردنت؛ بزن تا نزننت. اندر آن ملک نبودی اثری از سرقانون و زقانون اساسی.

در همان بیشه خری بود، پسی احمق و بی فکر، پسی کودن و بی مغز، که تصمیم گرفت این که شود حاکم این جنگل و یک روز، بر این حال شد از خانه برون، تل زده بر موی خود و هم کرمی نیز به روی خود از و بر دور لبش هم چو عقیقی زده ماتیک و به اطراف دو تا چشم، زده^(۱) سرمه و دُمش به دو صدرنگ درآورده و برفرق سرش کوفته کوپ و مش و میز آمپلی و غیره و برجشم خودش عینک دودی زده و واکس به سم و به ره افتاده به همراه دو صد عشوه و شور و شعف ناز و کرشمه، همراهی^(۲) نیز زده بر کمر خویش و به اقوام سپرده‌ست که هرچند دقیقه پی تبلیغ چنین احمق بی فکر بگیرند تماسی.

شهرت این خر مذکور، به عرض دوسه روزی همه جنگل بگرفت و همه گفتند که: احسنت! چه حیوان عجیبی و چه حیوان قشنگی و چه چشمی و چه رنگی و چه گوشی و چه رویی و چه مویی و چه



بویی^(۳) و چه دستی و چه پایی و چه تیپی چه کلاسی!

آن خر تازه به دوران برسیده، چوشنید این سخنان دست و پا کردیم^(۴) و گفت: که آیا مگر این جنگل بیچاره ندیده‌ست غزالی به جمال من زیبا؟ زچه رو چشم جماعت به من افتاد، نمودند تعجب؟ فکر کردید که گردیده تقلب نه عزیزان من، این بنده غزالم که بیستید شما چشم خرد را و ندارید به سر هوشی و عقلی و حواسی!

رفت نزدیک خر آن لحظه یکی شیر و بدو گفت: که آیا تو غزالی؟ خربگفتا که: «بله!» شیر گفتا عجبا من به همه عمر، به مانند تو زیبا پخدا هیچ ندیدم، یگمانم که تو خوشمزه‌تر از سایر یاران خودت باشی» و این گفت و بدو جست و شکست و خر مذکور در افتاد بخون گشت زبون گشت نگون. شیر گفتا که غزالی و نباید که شوی از کف من دلخور و شاکي و بدان سان که من از این حرکت راه ندادم به دل خویش، نه خوفي نه هراسی!

طینت هر کسی از اول خلقت به همان است که بوده‌ست که گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگرده که خر آهو نشود، گرچه بیوشد به تن خویش چو آهوی ختن رخت و لباسی.

«تمه‌ی بحر طویل مولانا»

پی نوشت‌ها:

۱. توی بعضی نسخ این قطعه چنین است: «زده بر چشم خودش لیز»
۲. ک مقدمه‌ی مصورنامه.

۳. موبایل - در اکثر دیوان‌های قدما موبایل نوکیاست. رک همان.

۴. نگارنده گوید شاید مراد گوینده از کلمه‌ی چه بویی، اشاره به ادکلن باشد و الاچه نسبی تواند بود، بین الاغ و بوی خوش - رک خودم.

۵. واقعا آن خر عجیب خری بوده. خب مردم فکر می‌کنند تو غزالی، خودت که می‌دانی خری، پس چرا خودت را گم می‌کنی. رک نگارنده، رک همان. توضیح نمی‌خواهد، واضح و آشکار است.

